

- ۵۸۴ صید از پس صیاد و دیدن مره دارد
- ۵۸۵ صید را خون احل آید سوی صیاد رود

ض

- ۵۸۶ ضامن دست نکیسه می باشد
- ۵۸۷ ضامن زان بدن ضامن می گیرند
- ۵۸۸ ضامن زوری سده زوری رسان
- ۵۸۹ ضامن مشو و امات از کس منستان
- ۵۹۰ ضرر بهنگام به از صنعت می هنگام
- ۵۹۱ ضرورت اونی تر که مطوع (م)
- ۵۹۲ ضرورت مادر اختراع است
- ۵۹۳ ضعیف بوار ناس تا همه جا محترم ناسی
- ۵۹۴ ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن  
است در هلاک خویش
- ۵۹۵ ضیافت نای پس هم دارد
- ۵۹۶ ضیافت حور حوس آمد گوی می باشد

ظ

- \* صاقت هممان بد است حانه نههمان گداست
- ۵۹۷ ضائع اگر داری بره به پشت حواص



- ۵۹۸ طیب آستکه سرش آمده باشد
- ۵۹۹ طیب مهران از چشم بیمار میافتد
- ۶۰۰ طعمه هر مرغکی اسحیر بیست
- ۶۰۱ طمع سه حرف است و هرسه میان تهی است
- ۶۰۲ طمع کننده را رنگ و رو رود است
- ۶۰۳ طول کلام مایه تصبیح وقت است

﴿ ط ﴾

- ۶۰۴ ظالمی بیست که ظلم ظالم دیگر گرفتار شود
- ۶۰۵ طرافت آتش اهرور حدائی است
- ۶۰۶ طرافت بسیار کردن هر بدیمان است و عیب
- حکیمان
- ۶۰۷ طرفش ندریر سده
- ۶۰۸ طریف دائم سرگردان است
- ۶۰۹ ظلم اهرور ناعب ظلم فرداست
- ۶۱۰ ظلم نالسویه عدل است
- ۶۱۱ ظلم ظالم در سر اولاد ظالم میروود
- ۶۱۲ ظلم ظالم بنیاد خود میکند

﴿ ع ﴾

- ۶۱۳ عادت طبیعت ثانوی است
- ۶۱۴ عاشقی را صبر می باید نه لاف
- ۶۱۵ عاشقی که جدا دست بردارد نه از عایدی که  
گر در سر دارد
- ۶۱۶ عاقبت در حال است نه در جاه و مال
- ۶۱۷ عاقبت اندیش باید بود
- ۶۱۸ عاقبت گرگ راه گرگ شود
- ۶۱۹ عاقل دوباره گول نمی خورد
- ۶۲۰ عالم بی عمل در رحمت بی بر است و راهد بی  
علم خانه بیدر
- ۶۲۱ عالم معاند بهتر است از جاهل معصب
- ۶۲۲ عدو شود بسبب حیرت که جدا خواهد
- ۶۲۳ عدد بدهد از گناه
- ۶۲۴ عرض خود میری و رحمت ما میداری
- ۶۲۵ عظمتش را بنگارین توان محسب
- ۶۲۶ عقل که دست جان در خطر است
- ۶۲۷ عقل و دولت قرین یکدیگرند

- ۶۲۷ عقیده آزاد است
- ۶۲۸ علاج واقعه قبل از وقوع ناید کرد
- ۶۲۹ علم از پیر دین پروردن است به از پیر دنیا خوردن
- ۶۳۰ علم یار و عمل پیشه کن
- ۶۳۱ علم بیعمل دیوانگی است و عمل بیعلم بیگامگی
- ۶۳۲ علم تاج سر است و مال عل گردد
- ۶۳۳ علم چون حاصل کسی آنگه عمل حاصل شود
- ۶۳۴ علم حافظ تست و تو ناید ساز را نگاهداری کسی
- ۶۳۵ علم زوال پذیرد و مال در زوال است
- ۶۳۶ علم قوت روح است و کس پیروی ندن
- ۶۳۷ عمر اگر هزار سال است آخر مرگ است
- ۶۳۸ عمر اندک در امر و راحت بهتر که رندگانی
- نسیار در خوف و حشیت
- ۶۳۹ عمر خود را لایمی مکن
- ۶۴۰ عمر دوباره کسی سیدشد
- ۶۴۱ عشق را توان بدام گرفت
- ۶۴۲ عیب خود را از دوستان پیرس که بسند و گویند  
و از دشمنان تمحص کن تا نگویند



۶۴۳ عیدسی بدن خود موسی بدین خود

﴿ غ ﴾

- ۶۴۴ عاقل ر کار حویلیش مناسب
- ۶۴۵ عاقل مسو از هر که دانش آردی
- ۶۴۶ عاقل مشور ز کار که فرصت بهیمت است
- ۶۴۷ عاقل اشود عاقل
- ۶۴۸ عرو و زردی به عادت احرار است
- ۶۴۹ عروت رده مردان باشد
- ۶۵۰ عرفان گفته بان مردانست
- ۶۵۱ عریب کور است
- ۶۵۲ عصب سعله ایست شیطانی و فرحانین موصف
- ۶۵۳ هالات و یشمای
- ۶۵۴ همه چند حوری نکار نا آمده پس ؟
- ۶۵۵ چه خوردن سوی به آرد
- ۶۵۶ بهیمت دان دمی به یکدنب هست
- ۶۵۷ عی سرخه سخی فاسد سفره ر سر راه دمی
- گسید

## ﴿ ف ﴾

افال بد بر زبان بد باشد

- |     |                                                                                |
|-----|--------------------------------------------------------------------------------|
| ۶۵۸ | فاته در جواب است پیدایش ممکن                                                   |
| ۶۵۹ | فجر و دانس هر دو خاموشی است                                                    |
| *   | فرار از دشمن قوی سست بعسر است                                                  |
| ۶۶۰ | فرار از نفس آمازه ابع است از سیر درنده                                         |
| ۶۶۱ | فردار کسی ندیده                                                                |
| ۶۶۲ | فردمان خود را تعلیم دهید که آنها برای زمانی<br>عیر از زمان شما حلق سده اند (ع) |
| ۶۶۳ | فرستاده باید که دانا بود                                                       |
| ۶۶۴ | فروق باش با بسیار دوست باشی                                                    |
| ۶۶۵ | فریاد سگان کم نکند رزق گدارا                                                   |
| ۶۶۶ | فریاد سغان و مال سوال است                                                      |
| ۶۶۷ | فصوئرا در دند به جهیم گفت عیر من تر است                                        |
| ۶۶۸ | فقر سی نیکوتر از سگ است                                                        |
| ۶۶۹ | فکر کن تا از اندیشه خلاصی پایی                                                 |
| ۶۷۰ | فکر مایه عقل است                                                               |
| ۶۷۱ | فکرده را از هر صرف سگ آید                                                      |
| ۶۷۲ | فواره حور بلند سود سرنگون شود                                                  |



### ﴿ ق ﴾

قاتل شاه فر اوست و دسم طاؤس پر او	۶۷۳
قبول حق بود رد خلائق	۶۷۴
قدرت بمودی رحمت کن	۶۷۵
قدرت علم را روالی نیست (ع)	۶۷۶
قدر روز زرگر داند و قدر گوهر گوهری	۶۷۷
قدر شافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار	۶۷۸
آید	
قدر لورمه خر کجا داند	۶۷۹
قدر مرد معلم است و قدر علم بمال	۶۸۰
قدر بان گرسه میداند	۶۸۱
قدر وصال کسی داند که ریح فراق دیده	۶۸۲
قرص که داری برو نه بست صحواب (م)	۶۸۳
قصدا و قدر کار خود را میکند	۶۸۴
قصای بسته نشاید ستود	۶۸۵
قصره نظاره جمع گردد گوی دریا سوز	۶۸۶
قله رفقا را گردی نیست	۶۸۷
قناعت کنی شوی رستگار	۶۸۸

- ۶۹۴ قیمت هر چیزی را میرزایی است و میران قیمت مرد  
احتمال اوست
- ۶۹۵ قیمت هر کس قدر همت والا می اوست

### ک

- ۶۹۶ کار امروز هر دا میفکن که خون سردا سود  
تازه امروز است
- ۶۹۷ کار بزرگ غایب عورت است نه نام بزرگ
- ۶۹۸ کار کردن حر خوردن یا بو
- ۶۹۹ کار ناکرده را مرت باید
- ۷۰۰ کار ناکرده را همه وقت میتوان کرد
- ۷۰۱ کار بیکو کردن آرزو کردن است
- ۷۰۲ کارها نصیر بر آید و مستحق لیس در آید
- ۷۰۳ کار بیکو سود اما نصیر
- کار هر بر یست حرم کوفتی
- ۷۰۴ کسه حانی رود که کار آید قسح
- کار دجهه به پرد ادا کسان کسان میزند
- ۷۰۵ کار همه را نکایس خود پندارد
- ۷۰۶ کار مایه به گردند خنی است



- ۶۸۹ قناعت توانگر کند مردوا
- ۶۹۰ قناعت هر که کرد آحرش عسی شد.
- ۶۹۱ قول قول اول است
- ۶۹۲ قول مردان جان دارد
- ۶۹۳ قیمت شکر به از بی است بلکه آن خاصیت وی  
است
- ۷۰۷ کدخداریا بین و دهرا بچاپ
- ۷۰۸ کسب بار و قوت جان و تن است
- ۷۰۹ کسب کبر تا کاهل بسوی و روری از خدادان  
که کبر بسوی
- ۷۱۰ کسب بین آفتاب برده است مشعنی
- ۷۱۱ کسب را درست ندان که راحت خود را در آزار  
مردم داند
- ۷۱۳ کسب را ز قوف نیست که ایحام کار حسبت
- ۷۱۴ کسب بخارد است من حر با حق انگشت من
- ۷۱۴ کسب بگوید که دوع من ترس است
- ۷۱۵ کسب را برور و ز رده بتوان بسود
- ۷۱۶ کعبه چه روی برز دلی را دریاب
- ۷۱۷ کسب را نعمت برول نعمت آورد



- \* کل اگر حکیم بودی سر خود دوا نمودی  
 ۷۱۸ کلوح انداز را باداش سنگ است  
 ۷۱۹ کوتاه خردمند نه از نادان بلند  
 ۷۲۰ کودک عاقل نه از پیری جاهل  
 ۷۲۱ کور خود مانش و بینای مردم  
 ۷۲۲ کوری عصا کسی کور دیگر سود  
 ۷۲۳ کوره گر از کوره شکسته آب میخورد  
 ۷۲۴ کوشا باس تا آندان باشی  
 ۷۲۵ کم گوی کم خور کم حسب  
 ۷۲۶ کینه کسی را در دل خود جای مده که راحت  
 دل و تن ترا برهم زند  
 ۷۲۷ کینه ور را آسایش نیست

### ک

- ۷۲۸ گذارا که رو میدهی صاحب خانه میشود  
 ۷۲۹ گدای بیک سراجام نه از پادشاه بدفرجام  
 ۷۳۰ گدست برگست ندارد  
 ۷۳۱ گربه سیر است در گرفتن موش  
 ۷۳۲ گردن بی طمع بلند بود

- ۷۳۳ گرسنگی به که سیری از پهلوی درویشان
- ۷۳۴ گر صد کسی ر قوزه حلوا ساری
- ۷۳۵ گریه زن مگر زن است
- ۷۳۶ گیاه از بنده عفو از خداوند
- ۷۳۷ گیاه کردن پنهان به از عنادت فاش است
- ۷۳۸ گنج آجای است که مار در روی آن حفته  
باشد
- ۷۳۹ گنج از برای حسن کردن است به از بهر  
آگدن
- ۷۴۰ گنجینه بدست به از باز هواست
- ۷۴۱ گندم از گندم برزید خو ز خو
- ۷۴۲ گوش عزیز است گوشوار هم عزیز است

### گ

- ۷۴۳ لاف بپوده موی
- ۷۴۴ لاف در عرمت گراف آسیا است
- ۷۴۵ لاف کار اجلاف است
- ۷۴۶ لایق هر جر باشد زعفران
- ۷۴۷ لذت زده گنورا در بیگنامی ساس



۷۴۸ لقمه را ناندازه دهانت نگیر

م

۷۴۹ مادر را دل سورد دایه را دامن

۷۵۰ مادر مرده را سیون میاموز

۷۵۱ مار پوست خود را گذارد اما حوی خود را  
نمیگذارد

۷۵۲ مار تا راست نشود بسوزاج درود

۷۵۳ مار چو کهن شود انعی گردد

۷۵۴ مار دارد عهده و در اصل خود ند گوهر است

۷۵۵ مار گنده از ریسمان سفید و سیاه میترسد

۷۵۶ مان در نهر آسایش عمر است به عمر از بهر کرد  
کردن مان

۷۵۷ مان آن نه که سب حسن مال باشد به وسیله  
کمان - عتاف

۷۵۸ مان جمع کردن آسان است ولی نگاهداشتن و از  
آن فایده گرفتن دشوار

۷۵۹ مان دنیا و مال آخرت است

۷۶۰ مان مردم را با مردم نباید خورد

- ۷۶۱ مال همسگ میراث طائفه است
- ۷۶۲ مال و مال است و علم میگوئی مال
- ۷۶۳ ماضی از سر گذشته گردیده بی ردم
- ۷۶۴ ماضی را هر وقت بگیرند باره است
- ۷۶۵ مأمور معدوم است
- ۷۶۶ میسند بدیگران آنچه خود نمی پسندی
- ۷۶۷ متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش اصلاح  
پدید
- ۷۶۸ محرم را ایمن شاید ریست
- ۷۶۹ محرم همیشه ترسان است
- ۷۷۰ محال است که هر مردمان نمیرند و بی هران  
حای ایشان بگیرند
- ۷۷۱ محبت زده را از هر طرفی سنگ آید
- ۷۷۲ مرد آلتکه نگوید و نکند
- ۷۷۳ مرد آلت که لب بند و بازو گشاید
- ۷۷۴ مرده آلتکه باطنش سکوئی نبرد
- ۷۷۵ مردان نرند لاف مردی
- ۷۷۶ مرد بیرون زن است و زهد با صمم راهزن
- ۷۷۷ مرد زنت قدم آلتکه از جا برود

- ۷۷۸ مرد در زیر سخن پنهان است
- ۷۷۹ مردمان را عیب بهائی آشکار مکن که هم ایشان را رسوا کسی و هم خود را بی‌اعتبار
- ۷۸۰ مردم بقدرا رنده شده مشمار
- ۷۸۱ مردم را ادب به از دهب است
- ۷۸۲ مردم را تواضع بنده کن
- ۷۸۳ مرده مرا هیچ کس چون من نگرید
- ۷۸۴ مردن اولتر که در بی‌اعتباری بسر بردن
- ۷۸۵ مردن بسی بهتر که دشمن کام بودن
- ۷۸۶ مردن بعت به از رندگانی بمدائت
- ۷۸۷ مرده را رنده توان ساخت لکن رنده را همه وقت کشتن ممکن است
- ۷۸۸ مردیت بیارمای و آنگه زن کن
- ۷۸۹ مرغ سخگو در قصص سخن فراموش نکند
- ۷۹۰ مرغ به که یار بهسرای
- ۷۹۱ مرغ در حال بدهختی از حیات سیرین تر است
- ۷۹۲ مرغ میخواستی برو گیلاں
- ۷۹۳ مرغ و مهمان حاره ندارند
- ۷۹۴ مررت پیشه کن تا پیتس بیانی (م)

- ۷۹۸ مشورت با زبان تناه است و سخاوت همسندان  
گناه
- ۷۹۹ مصرت تحویل بسیار است و معرفت صبر و سکون  
بیشمار
- ۸۰۰ معصیت از هر که صادر شود ناپسند است و از  
علما ناپسندیدتر
- ۸۰۱ معصیت عمر را کوتاه میکند
- ۸۰۲ معما جزو حل گشت آسان شود
- ۸۰۳ مقام را سه شش می باید و لیکن سه یک می آید.
- ۸۰۴ مکر از زبان و تلبیس از سلطان
- ۸۰۵ مگو آنچه توانی شنید
- ۸۰۶ ملالت دوستان به که شما نت دشمنان
- ۸۰۷ ملک از حردمندان حال گیرد و دین از  
برهیر کاران کمال
- ۸۰۸ ملک بیدین ماطل است و دین بی ملک صایع
- ۸۰۹ موس لسوراج بصیرت حار و بدمش نست
- ۸۱۰ موس و گربه که بهم ساختند دکان عطاری  
خراب است
- ۸۱۱ میان دلا فاش بهتر که در کنار دلا

- ۷۹۵ مشت بمویه جرواز است
- ۷۹۶ مقرر که سحی اجدوارتر است مدحول بهست  
تا از مسلم جیل
- ۷۹۷ مشک آست که خود سوید نه آنکه عطار بگوید
- ۸۱۲ میان تهی تر از طیل
- ۸۱۳ میا سحی میجوورد اندر میان مشت
- ۸۱۴ میمون مرجه رشت تر است داریس بیشتر است

ن ن

- ۸۱۵ ناپاک اصل هر حد در اول وفا کده آخر نگردد  
و حاکد
- ۸۱۶ ناحار حوسه حین بود آنجا که حرم است
- ۸۱۷ ناحوانده حجانہ خدا توان روت
- ۸۱۸ ناندازدا نه از خاموسی نیست
- ۸۱۹ نکس تریات کس نشود
- ۸۲۰ نکس حون در افتد یاوردی بیاند
- ۸۲۱ ناله آب از ناهمواری زمین است
- ۸۲۲ نامرد رند همیشه نلاف مردی







- ۸۵۷ واماندهٔ حر نگاه می‌ناید داد
- ۸۵۸ وجود ناقص به از عدم محض
- ۸۵۹ وصلت با خویش و معامله با غیر
- ۸۶۰ وفا از رن مجواه
- ۸۶۱ وفاداری از سنگ ناید آموسحت
- ۸۶۲ وفارا نگهدار و سررا نده
- ۸۶۳ وفا کن تا صفا ییبی
- ۸۶۴ وقت برابر طلا است
- ۸۶۵ وقت شادی در میان و وقت جنگ اندر کنار



- ۸۶۶ هر آفتی را سنی است و سب درویشی اسراف
- ۸۶۷ هر آنچه از دست برود به سنا ناز یاید
- ۸۶۸ هر آنچه حاکم عادل کند همه داد است
- ۸۶۹ هر بهاری را خرابی است و هر راهی را پایانی
- ۸۷۰ هر جا که آتش است ولای فراش است
- ۸۷۱ هر جا که ریونی است دیوی با او است
- ۸۷۲ هر جا که رنگ و بوی بود گشگو بود

- ۸۷۳ هر چند دوستان بیشتر باشند عجوم بلا بر ایشان  
کمتر باشد
- ۸۷۴ هر چند گناه بزرگ باشد صحت عمر از آن  
بزرگتر خواهد بود
- ۸۷۵ هر چه از دزد بماند زمال سرد
- ۸۷۶ هر چه از دوست میرسد بیکوست
- ۸۷۷ هر چه دربان آمد بریان آمد
- ۸۷۸ هر چه نکاری تو همان بدروی
- ۸۷۹ هر چه پیش آید حوش آید
- ۸۸۰ هر چه حوار آید روری نکار آید
- ۸۸۱ هر چه در دل فرود آید دینه نکو نماید
- ۸۸۲ هر چه دینه بند دل کند یاد
- ۸۸۳ هر چه دیر آید خوب آید
- ۸۸۴ هر چه را ماد آورد نادش سرد
- ۸۸۵ هر چه را محوری داری
- ۸۸۶ هر چه رود بر آید دیر بپاید
- ۸۸۷ هر چه کسی محود کسی گر همه بیک و بد  
کسی
- ۸۸۸ هر چه نباید دانستگی را نشاید

- ۸۸۹ هرچه بدانی از پرسیدن آن سنگ مدار
- ۸۹۰ هر چیزی حاصل خود رجوع میکند
- ۸۹۱ هر چیزی بجای خویش بیکو است
- ۸۹۲ هر چیزی صحنی دارد و نجم عداوت شوخی است
- ۸۹۳ هر چیزی را جوهری است و جوهر عقل شکینائی است
- ۸۹۴ هر درختی که در آخر بریارد باغان خردمندس از اول نکارد
- ۸۹۵ هر دستی که دهی بعهه نس میگیری
- ۸۹۶ هر دیدنی برای ندیدن بود ضرور
- ۸۹۷ هر ریاضی بقیامت و هر اندکی نا عرت است
- ۸۹۸ هر سخن حائلی و هر نکته مقامی دارد
- ۸۹۹ هر کجا دردی است درمانش مقرر کرده اند
- ۹۰۰ هر کسی آندرود عاقبت کار که گشت
- ۹۰۱ هر کسی بر طبیعت خود می تند
- ۹۰۲ هر کسی دروغ میگوید قبل از همه حیر خود را  
صرد میدهد
- ۹۰۳ هر کس که...



هرکه آسان گیرد دشوار افتد	۹۰۴
هر آنکس که دندان دهد بان دهد	۹۰۵
هر که آن کند گه باید آن بیند که نشاید	۹۰۶
هر که آنگوید که نشاید آن سود که بخواهد	۹۰۷
هر که از خطر بگریزد خطیر نشود	۹۰۸
هر که از محاطره نرسد سردگی نرسد	۹۰۹
هر که با بدان نشیند بیکی بیند	۹۱۰
هر که با نزدیکان ستیزد خون خود بریزد	۹۱۱
هر که مانندی بر دیگری صبرش بیشتر	۹۱۲
هر که با دشمنان دوستان صلح کند سر آزار	۹۱۳
دوستان دارد	
هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود	۹۱۴
هر که با منس بیند درفش بیند	۹۱۵
هر که با نادان در آورد آروزی خود بریزد	۹۱۶
هر که با نوح نشیند چه عم او خوفناک	۹۱۷
هر که نأدیت راه صواب بگیرد تعدیب آخری	۹۱۸
گرفتار آید	
هر که بجائی رسید او همت بلند رسید	۹۱۹
هر که بد کند بد بیند	۹۲۰

- ۹۲۱ هر که در دیار دستومی ندارد در دنیا کسی  
ندارد
- ۹۲۲ هر کسی بریر دستان بحشاید حور زبردستان  
گرفتار آید
- ۹۲۳ هر که بوقایع دیگران پند بگیرد دیگران بوقایع  
او پند گیرند
- ۹۲۴ هر که بی تدبیرکاری کرد سامانی بیاعت
- ۹۲۵ هر که بی یار بود پیوسته بیمار بود
- ۹۲۶ هر که بی مانگ کلاخ رود صحرا به افتد
- ۹۲۷ هر که من بر روی در دهد درهای حواری و  
۹۲۷ بلا بر وی او گشاده بود
- ۹۲۸ هر که تند را بد رود ماند
- ۹۲۹ هر که تنها قاصی رفت حوسجان برگشت
- ۹۳۰ هر که حور آموزگار بنید جمعی روزگار  
گرفتار آید
- ۹۳۱ هر که حیات ورزد دستش در حساب نازد
- ۹۳۲ هر که در زندگی بائش حورند حور سیرد  
نامس برند

- ۹۳۳ هر که در میان سخن دیگران افتد تا پایه فصلت  
نداشد مایه حرکتش نشاسد
- ۹۳۴ هر که دست از جان نشوید هر چه در دل دارد  
بگویند
- ۹۳۵ هر که دشمن را حواز دارد پشیمان گردد
- ۹۳۶ هر که را حب وطن بیست ایمان بی و هر که را  
ایمان بیست سعادت بی (م)
- ۹۳۷ هر که را حلم بیست دیو و دد است
- ۹۳۸ هر که را دست کوتاه بود زبانش دراز است
- ۹۳۹ هر که را دشمن در پیش است اگر نکند دشمن  
خویش است
- ۹۴۰ هر که را زر در تراوست دور در بارو است
- ۹۴۱ هر که را سرم بیست ایمان بیست
- ۹۴۲ هر که را طاووس باید خور هندوستان کسد
- ۹۴۳ هر که را وحدانی بیست انسان بیست (م)
- ۹۴۴ هر که زر داری کند خانه داری نکند
- ۹۴۵ هر که زبانش بر متر پارس بیشتر
- ۹۴۶ هر که سخن نسجد از حوائس برسد
- ۹۴۷ هر که سرش سورد کلاه دورد



- ۹۴۸ هر که شیرینی فروشد مشتری نروزی بچونند
- ۹۴۹ هر که طمع بیکسو بندد کریم و حیثش یکسان نماید
- ۹۵۰ هر که طمع کند حوار شود
- ۹۵۱ هر که طمع بیکوئی دارد هان به که بحر نحم یکی نکارد
- ۹۵۲ هر که طائفی را از مد پرهاند خود در بدماند
- ۹۵۳ هر که عاقبت اندیگرتر مسعودتر
- ۹۵۴ هر که عام حواید و عمل نکرد بدماند که گاو را بد و نحم بپشاند
- ۹۵۵ هر که قانع تر سعیدتر
- ۹۵۶ هر کسی کسیرا بر حاند از کسی نرسد
- ۹۵۷ هر که مال ندارد یار ندارد
- ۹۵۸ هر که میل گسج دارد ریح می باید کسید
- ۹۵۹ هر که با آرمود در کار بررگ فرماید سلامت برد
- ۹۶۰ هر که بخواهد چه داند ؟ و هر که بداند چه تواند ؟
- ۹۶۱ هر که بصیحت بسود سر ملامت شنیدن دارد

- ۹۶۲ هر که نفس قلب دارد عاقبت رسوا میشود
- ۹۶۳ هر که نقش حوشتش بیند در آب
- ۹۶۴ هر که بگو نام رنست از اثر یکی است
- ۹۶۵ هر گرانی بیعت بدست و هر ارزانی بحکمت
- ۹۶۶ هر گر دو خصم بحق راضی پیش قاصی دروید
- ۹۶۷ هر نشیبی را قرارگی دربی است
- ۹۶۸ هر نکوئی که بر دیگران خود میکسی معتقد باش  
که بر خود میکسی
- ۹۶۹ هر از دوست کم است و یکدشمن بسیار
- ۹۷۰ همراه کسی باش که همراه تو باشد
- ۹۷۱ همسایه از حال همسایه آگاه است
- ۹۷۲ همسایه بد، مباد کس را
- ۹۷۳ همیشه به بود تا من از او بهتر شوم
- ۹۷۴ هم نشین و همدم دانا گزین
- ۹۷۵ همه نار یک داریم و برگ یکشاخسار
- ۹۷۶ همه کس را دندان نرسی کند شود مگر قاصی  
را که نشیرینی
- ۹۷۷ هیچ دشمنی را حدان اثر نیست که عداوت  
دانی را

- ۹۷۸ هیچ صفتی بهتر از حسن خلق و ه  
خوش تر از سیرت یک بیست  
۹۷۹ هیچ کس مهربان تر از خود تو در تو  
۹۸۰ هیچکس نخواهد که کنار تو کند  
۹۸۱ هیچ گوهری زیباتر از سخن بیگو تواند بود

### ﴿ ی ﴾

- ۹۸۲ یار بد بدتر بود از مار بد  
۹۸۳ یارب ماند آنکه گدا معتبر شود  
۹۸۴ یار یک را در رود ند باید شاحت  
۹۸۵ یا در یا زور یا زاری  
۹۸۶ یا سخن دانسته گوی ایسرده عاقل یا حموش  
۹۸۷ یاسین نگویند حر میخواند  
۹۸۸ یا مرد ناش یا در قدم مرد پاش  
۹۸۹ یکی خون رود دیگر آبد بجای  
۹۹۰ یکی را بگیر و دیگری را دعوی کن  
۹۹۱ یک بر گر گله را گر میکند  
۹۹۲ یک بول جگرک سوره قلمکار میخواند

- ۹۹۳ یک حالت زویا به از هراز حالت دیا  
 یکدست هرگز صدا ندارد
- ۹۹۴ یک مرید بحر بیقر از صد نوبه در  
 یک گناه بسیار است و هراز طاعت کم
- ۹۹۵ یکدوره اعتناز به از صد هراز درهم و دیار  
 یک صبر کن و هراز افسوس محذور
- ۹۹۶ یک علم کامل به از چندین علم ناقص  
 یک فرسخ درو و کیره درو
- ۹۹۷ یک لخته نجر آنچه فروشی همه سال  
 یک مرده ساء به که صد زنده به سنگه
- ۱۰۰۰ یک به و صد هراز
- ۱۰۰۱ یک پار یار به از